

عراق: رهایی از باتلاق کلونیالیسم و بنیادگرایی دشوار، اما، ممکن است*

اردشیر مهرداد

www.etehadchap.com

با گذشت بیش از 18 ماه از اشغال نظامی، عراق هم چنان یک موضوع کشمکش و مجادله میان شمار زیادی از محافل و گروه های سیاسی و نظری است. چالش اصلی، بویژه برای نیروهای چپ و پیشرو، جنبش مقاومت ضد اشغال است و پاسخ به این سوال که این جنبش چه طبیعتی دارد و با آن چگونه باید برخورد کرد؟ اختلاف در برداشت و سیاست نسبت به "مقاومت عراق" طیف چپ و پیشرو را دچار شکافی عمیق ساخته و قطب بندی تازه ای را، هم درون و هم بیرون از این کشور، سبب شده است.

در درون عراق، مقاومت علیه اشغال چپ سکولار را دو پاره کرده، شماری را در مقابل مقاومت و گروهی را در حمایت از آن به صف آرایی واداشته است (1). هر چند کمتر گروه یا جریانی را می توان یافت که رسماً از اشغال نظامی کشور حمایت کند، اما، کم نیستند گرایشاتی که در عمل خواستار ادامه اشغال اند. اینان با تاکید بر خطر تسلط بنیادگرایی اسلامی، یا افروخته شدن خطر جنگ های داخلی میان گروه های قومی و مذهبی، در صورت خروج نیروهای اشغالگر، پایان فوری و بی قید و شرط اشغال نظامی را زیر سوال می برند. در میان این گروه ها، برخی با حمایت از جایگزین شدن ارتش های آمریکا و بریتانیا با نیرو های صلح سازمان ملل به ادامه ای اشغال با شکلی متفاوت رأی میدهند (2). این شکاف علاوه بر اینکه گروه ها و احزاب سیاسی را در برابر هم قرار داده (و حتی به درون شماری از آن ها راه یافته) در میان اتحادیه های نوپای کارگری، مجامع روشنفکری و فعالان سیاسی منفرد نیز گسترش یافته است (3).

بیرون از عراق نیز قطب بندی مشابهی را شاهدیم. در یک انتهای طیف چپ سکولار، دیدگاههایی به چشم میخورد که جنبش مقاومت را یک جنبش خالص بنیادگرا میشناسد (4). در انتهای دیگر گرایشاتی ایستاده اند که مقاومت را یک جنبش ضد-امپریالیستی، مردمی و رهایی بخش تمام وکمال میخوانند (5). بر بستر چنین شکافی، "مساله عراق"، بیش از هر جای دیگر، جنبش جهانی ضد جنگ را متاثر ساخته است. همانطور که والدن بلو و شمار دیگری از فعالان و تحلیل گران این جنبش می نویسند، یکی از دلایل اصلی فرو خوابیدن اعتراض علیه پروژه اشغال عراق از ماه مارس سال پیش این است که یک بخش مهمی از جنبش صلح بین المللی، خصوصاً در ایالات متحده، از اینکه به مقاومت عراق مشروعیت بخشند به شدت اکره دارد (6). این امر سبب شده، جنبشی که در اعتراض به "جنگ نامحدود" و تجاوز به عراق شکل گرفته و در مدت زمانی کوتاه رشدی عظیم داشته، امروز نتواند همه ی گرایشات درون خود را حول کارزار برای "خاتمه فوری اشغال عراق" متحد سازد. این شکاف به فوروم اجتماعی اروپا نیز سرایت کرده است. در آخرین همایش سالانه این تجمع که در اکتبر سال جاری در لندن برگزار شد، نحوه برخورد با "مقاومت" به صورت یکی از مسایل مورد اختلاف ظاهر شد و فضای عمومی اجلاس را تحت تاثیر قرار داد (7).

2

چرا صفوف نیروهای چپ و پیشرو در برخورد با اقدام آشکارا امپریالیستی دولت ایالات متحده و اشغال کلونیالیستی کشور عراق دچار شکاف شده؟ چرا بخش مهمی از چپ در اعتراض قاطع علیه اشغال نظامی عراق و حمایت از مقاومت ضد - اشغال تردید دارند؟ چرا حتی، برخی در برابر جنایت های ارتش اشغالگر علیه مردم غیر نظامی نیز سکوت کرده اند؟ در فضای سیاسی قطب بددی شده کنونی، کدام رویکرد را میتوان برای حل معضل عراق و مردم آن راهگشا پنداشت؟ از کدام راه، و چگونه، چپ سکولار میتواند به یک بازیگر واقعی در صحنه ی سیاست عراق تبدیل شود و به گونه ای موثر در تحولات این کشور مداخله کند؟ تامل روی این پرسش ها امروز، بویژه برای نیرو های پیشرو و چپ، یک نیاز فوری است. این نوشته کوششی است برای پاسخ گویی به چنین نیازی، هر چند از سطح یک بررسی اولیه فراتر نمی رود و جای یک تحلیل عمیق و همه جانبه همچنان خالی است.

در آستانه ی بررسی، شاید مقدم بر همه تاکید بر این نکته ضرورت داشته باشد که برای آن چه امروز در عراق رخ می دهد، نمی توان به سهولت در تجربه های پیشین منطقه ای و جهانی مشابهی یافت. ما در عراق شاهد تحولاتی هستیم

که به لحاظ طبیعت، نموده‌ها و پیامدها جنبه‌های منحصر بفردی دارد و تحلیل آنها محتاج اختیار کردن چهار چوب نظری مناسبی است. تهاجم نظامی به عراق، اشغال این کشور و کوشش برای "بازسازی اقتصادی-سیاسی" آن، یک اقدام کلونیالیستی خالص است در آستانه‌ی قرن بیست و یکم. اشغال عراق یکی از نخستین قدم‌های عملی است که دولت ایالات متحده برای تجدید ساختار فرماندهی سیاسی سرمایه در جهان و در جهت ساختمان امپراطوری جهانی آمریکا بر می‌دارد (8). از این رو پیامدهای این اقدام، شاید، به لحاظ اهمیت بین‌المللی بعد از فروپاشی بلوک شوروی با کمتر رویداد دیگری قابل مقایسه باشد. تهاجم نظامی به عراق، تجدید ساختار اقتصادی این کشور را مطابق یک مدل کورپوراسیونی خالص در دستور قرار داده است. مدلی از ضمیمه‌سازی که در آن باز نویسی سند مالکیت تمام ثروت‌های عمومی و منابع و امکانات جمعی، و قبل از همه ذخایر و تاسیسات نفت و آب به نام بکتل‌ها، هالی برتون‌ها و شورون - تکزاکوها فرض نخست و ضرورت اول است. در عراق نقشی را که در سایر کشورها نهاد‌های مالی فراملی بر عهده داشتند، هلی کوپترهای آپاچی، موشک‌های کروز و تانک‌های أبرام بر عهده گرفته‌اند (6). و این نوعی بدعت است در تلاش‌های سرمایه برای برقراری یک نظام برده‌داری مدرن درپهنه‌ی جهانی.

ملاحظه‌ی دیگری که یادآوری آن در ابتدای بررسی می‌تواند سودمند باشد، اینست که تهاجم نظامی به عراق از سویی یک استبداد‌ها و سرکوبگر را در این کشور به زیر کشیده، و از سوی دیگر، تضادها و بحران‌های قومی، مذهبی و طبقاتی انباشت شده در طول دهه‌ها را آزاد ساخته و به صحنه سیاسی آورده است. اشغال نظامی و ادامه‌ی آن زمینه‌ای فراهم ساخته که نیروهای فوق‌محافظة کار قومی و مذهبی در آن با چنان شتابی روبه‌رشد نهند که نه تنها به پیچیدگی اوضاع درونی عراق بیافزایند بلکه به صورت تهدیدی برای آینده‌ی مردم آن در آیند. جمع آمدن این فرآیندها، همراه با شماری از عوامل دیگر، "مساله عراق"، پیچیدگی‌ها و تناقضات آن را می‌سازند و به آن خصلتی یگانه و تا حد زیادی بدیع می‌بخشند. اختلاف و شکاف در صفوف چپ؛ صرف نظر از علل سنتی آن، می‌تواند بخش‌هایی از این تناقضات و ناسازگاری‌ها باشد.

3

"مساله عراق" را هر گونه توصیف کنیم و توضیح دهیم، در این تردیدی نیست که شکست طرح کلونیزه‌سازی عراق و ناکامی و اشنگتن در ادامه اشغال نظامی این کشور برای مردم عراق و منطقه سرنوشت ساز است. کمترین و فوری‌ترین تأثیری که این شکست می‌تواند داشته باشد زیر سوال بردن طرح دولت بوش برای گسترش عملیات نظامی در سایر کشورهای منطقه و متزلزل ساختن اراده‌ی این دولت در توسل به زور برای کنترل مستقیم و کامل سوریه، لبنان، ایران و عربستان سعودی است. نیز تردیدی نیست عامل تعیین‌کننده‌ای که می‌تواند این شکست را به دولت ایالات متحده تحمیل کند، "مقاومت عراق" علیه اشغال است. برای بسیاری از موانع و عوامل بازدارنده‌ی دیگر، شاید، نتوان جز نقشی فرعی قائل شد.

شکست دولت آمریکا در ادامه اشغال نظامی عراق و پیاده کردن طرح‌هایش در این کشور را، اما، نمی‌توان در همه حال با پیروزی مردم عراق و منطقه یکسان داشت. آنچه شکست ممکن است در پی آورد، لزوماً به شکل‌گیری عراق بهتری نخواهد انجامید. همچنان که، لزوماً نیز به ستم‌گری، به بیدادگری، به فلاکت و جنایت و حتی به ویرانی و جنگ پایان نخواهد بخشید. افقی که با شکست نظامی دولت و اشنگتن می‌تواند گشوده شود را، قبل از همه، نیرویی شکل می‌بخشد که از درون جنبش (یا جنبش‌های) مقاومت بر می‌خیزد. این افق را نه آنچه نفی می‌شود، بلکه آن چه بطور همزمان اثبات می‌شود تعریف می‌کند. برای سرنوشت مردم عراق (و نیز منطقه) همانقدر وجود مقاومت اهمیت دارد که طبیعت مقاومت، و بطور مشخص، سیاست مقاومت. مقابله با امپریالیسم و کلونیالیسم، نه همواره پیشرو است، نه همواره مردمی و نه حتی همواره رهایی بخش. مقابله با امپریالیسم و کلونیالیسم می‌تواند از سیاستی به شدت ارتجاعی الهام گیرد و آینده‌ای را تدارک ببیند که کمتر از ادامه سلطه‌ی امپریالیستی و کلونیالیستی اسارت‌آور و خفت‌آور نباشد. تجربه‌ی دردناک انقلاب ایران باید برای همیشه به این توهم پایان بخشد که مبارزه‌ی ضد امپریالیستی کیمیایی است که مس را طلا می‌کند!

خروج ارتش اشغالگر و حتی شکست طرح کامل دولت بوش برای عراق، زمانی مساوی با پیروزی مردم این کشور و منطقه خواهد بود که با یک قدرت ارتجاعی - استبدادی بومی جایگزین نشود؛ که جنبش مقاومت بتواند خود را در یک جایگزین پیشرو و دموکراتیک نهادی سازد؛ که رهایی‌مندی را با رهایی اجتماعی در آمیزد. پیروزی مردم عراق نه از درون یک سیاست محافظه‌کار راست افراطی، اعم از مذهبی یا ملی، بلکه از درون یک سیاست پیشرو می‌تواند بجوشد. سیاستی که به دست آورده‌های مدرنیته پشت نمی‌کند، بعکس، می‌خواهد و می‌تواند از این دست‌آوردها برای عبور از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و برپایی یک جایگزین برای آن بهره‌جوید. جز این، هر انتقالی چرخه‌ی استبداد

است و فرو رفتن در مرداب محافظه کاری؛ از کلونیالیسم، تا بنیاد گرایی مذهبی و شوونیسم نژادی، و تا بت و ارگی کالایی (فتیشیسم کالایی) و فنانیسم بازار.

از چنین چشم اندازی، هر گاه به صحنه سیاسی عراق نگاه کنیم، نخستین نکته ای را که در خواهیم یافت این است که سخن گفتن از "مقاومت" به عنوان یک پدیده ی واحد و منسجم خطاست. جنبش مقاومت، نه طبیعت واحد دارد و نه سیاست واحد و نه هدایت و رهبری واحد. شاخص مقاومت ضد اشغال در عراق وجود تعلقات ایدئولوژیک متفاوت، برنامه های سیاسی مختلف، ساختار های سازمانی گوناگون و شیوه های ناهمگون در صفوف آنست. در یک انتهای این قطب بندی، تروریسم سیاه و بربر منشانه ی خالص است، که گروه هایی چون گروه ابو موسعب زرقاوی آن را نماینده گی می کنند. در این منتهی علیه، البته، تشخیص مرز میان مقاومت و ضد مقاومت آسان نیست. فضای این سمت چنان از توطئه اشباع است که جوخه های ترور سیا و موساد را به سهولت نمی توان از هسته های تروریسم بنیاد گرایی اسلامی تمیز داد. با این حال، صرف نظر از اینکه بازیگر اصلی در این سمت اژانس های اطلاعاتی- تروریستی دولت های آمریکا و اسرائیل باشند یا شبکه های "جهادی" ترور و آدم کشی، آینده ای که برای عراق تدارک می شود یکسان است؛ یک کشور تکه-پاره شده، غرق در ظلمت و قساوت و نفرت، که بر یک سر آن طالبان حاکم می راند و بر سر دیگر آن جنگ ساران مزدور پنتاگون. در این جا نکته ای محتاج تاکید است: اذعان به وجود "تروریسم جهادی" در صفوف مقاومت عراق مجوزی نیست برای اغراق در وزن و نقش آن در مقاومت عمومی. تصویری که رسانه های امپریالیستی با بر جسته کردن عملیات انجام شده توسط گروه هایی نظیر گروه زرقاوی می کوشند از مقاومت عراق بدست دهند حتی با گزارشات انتشار یافته توسط کارشناسان رسمی اطلاعاتی و نظامی نیز بشدت مغایر است (10).

در انتهای مقابل، مقاومت چپ سکولار و پیشرو است. در این سمت، حضور فعال شماری از اتحادیه های کارگری نو پا، از جمله اتحادیه کارگران نفت جنوب و اتحادیه کارگران نفت بصره، جنبش کارگری بیکار، و نیز، جنبش های تهیدستان برای مسکن و سایر نیازهای معیشتی، جنبش برابری و رهایی زنان و بسیاری از انجمن ها و گروه های مدنی را شاهدیم. مقاومت در این سمت نیز با اینکه اساساً غیر نظامی است، اما، به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک یکدست نیست و وجود گرایشات مختلف، از جمله مذهبی و قومی در میان فعالان اتحادیه ای و نیز سازمان گران جنبش های مختلف را نمی توان انکار کرد (11). با این وصف، جنبش مقاومت در این سمت از مسیر آزاد سازی فضای عمومی، در آمیختن مبارزه علیه اشغال با تلاش برای ساختمان نظام قدرتی رو به پائین می گذرد و بر مشارکت مستقیم، نفی همزمان سلطه ی کلونیالی و کورپوراسیونی، ایستادگی در برابر خود کامگی بازار و استبداد کالایی متکی است. از این رو، عراقی که در این قطب مقاومت نطفه می بندد، عراقی است که می خواهد به مدار بسته خشونت، محرومیت و فلاکت پایان بخشد و زندگی بهتری را به مردم عرصه کند.

در میانه ی این دو قطب، طیف رنگارنگی از جنبش های سیاسی اسلام گرا و ملی گرایی قومی و عشیره ای وجود دارد که در برابر ارتش اشغالگر دست به مقاومت زده است؛ مقاومتی که بطور عمده نظامی است و به صورت یک جنگ تمام عیار گریلابی رو به گسترش است. بی کمترین تردید، می توان مدعی شد، در مقطع کنونی، این طیف در مقاومت عمومی علیه نیروی اشغالگر سهم اصلی را دارد و پایه های حمایتی آن در میان مردم عادی به سرعت در حال گسترش است. اثرات وخامت بار اشغال کلونیالی بر معیشت و حیثیت و امنیت مردم عراق، سبب شده که "مقاومت مسلحانه" در نگاه بخش های هر چه بزرگ تری از آنان به نیروی قابل اتکایی تبدیل شود که قادر است به اشغال و مصیبت های ناشی از آن پایان دهد. البته، برخورد فعال شماری از گروه های درون این طیف در کمک به رفع نیازهای فوری مردم و پر کردن خلاء ناشی از فرو پاشی تور امنیتی - اجتماعی رژیم سابق، در ایجاد جنبش ذهنیتی خصوصاً در میان توده محروم تر و تهیدست تر، بی تاثیر نبوده است. نفوذ بالای گروه مقتدا صدر در محلات کارگری بغداد و سر باز گیری ارتش مهدی از میان داوطلبان تهیدست شهرک صدر، بدون شک، از جمله ناشی از چنین رویکردی است. با همه تنوعی که در پایه ی اجتماعی این طیف وجود دارد و با همه اختلافات و رقابت های موجود در گروه بندی های درونی آن، جامعه ای که این بخش از مقاومت در حال بنا کردن است یک چهره بیشتر ندارد: جامعه ای که محافظه کاری اجتماعی و فرهنگی در آن حرف آخر را می زند و از پوپولیسم پدر سالار و مردسالار تا استبداد برهنه ی قومی و مذهبی را می تواند در دامن خود بپرورد؛ جامعه ای که بر آن یک هیولای دو سر فرمان خواهد راند؛ سری متعلق به آیات عظام بیعت کرده و سری دیگر متعلق به ژنرال های یک ارتش مستعمراتی (12).

روشن است، با چنین تصویری از مقاومت، در باره ی آینده ی عراق نمی توان با خوشبینی سخن گفت. مطابق این تصویر، جای گزین هایی که "مقاومت" در برابر استبداد دست نشانده گان پنتاگون - سیا به مردم عراق عرضه می کند به شدت قطبی شده است: یک استبداد محافظه کار قومی- مذهبی در برابر یک مردم سالاری پیشرو و متکی بر مشارکت عمومی. روشن است، شکست اشغالگران جز در مسیر انتقال به یک جای گزین پیشرو، مردم سالار و مشارکتی نخواهد توانست پیروزی مردم عراق محسوب شود و مدار بسته خاکستر و خشونت و بیداد را در کشور آنان فرو شکند.

حضور مقاومت کارگری - مردمی پیشرو، قطعاً، تائیدی است بر امکان انتقال به چنین چشم اندازی. اما واقعیت های موجود، در شکل ایستای آن، به ما اجازه نمی دهد این امکان را یک احتمال قوی بدانیم. به اعتبار این واقعیت ها، آن چه در تنور مقاومت برای عراق آینده در حال تفته شدن است روایتی بنیاد گرایانه از اسارت و فلاکت سیاسی است که آماده می شود جایگزین اسارت و فلاکت کنونی شود: یک راه حل فاجعه بار برای یک معضل فاجعه بار. چه باید کرد؟ آیا باید به منطق واقعیت موجود تسلیم شد؟ آیا باید راه نجات را درون مدار بسته ای جستجو کرد که ارتجاع امپریالیستی - ضد امپریالیستی ترسیم می کند؟ انتخاب میان بد و بدتر؟ پیوستن به صف پیمانکاران سیاسی چان نکرپونت (سفیر ایالات متحده در بغداد) و دخیل بستن به " سکولاریسم" ایاد علاوی؟ یا، بعکس، افتادن به دنبال مقتدا صدر و بیعت کردن با "ضد- امپریالیسم" او؟

پیش از پاسخ به هر پرسش مشخص، نکته ای را لازم است به صراحت تاکید کرد. اینکه، هر گونه خوش بینی نسبت به آینده ای که در صورت پیروزی اشغالگران در انتظار مردم عراق و کشور آن هاست خطایی جبران نا پذیر است. پروژه ی باز سازی عراق، محدود به سلب حق حاکمیت ملی از مردم این کشور نیست و ابعاد آن به و آگذاری اداره ی امور عراق به " پیمانکاران بومی"، علاوی و چلپی، یا فرماندارانی از تگزاس و میامی.. خلاصه نمی شود. بازسازی عراق، در وجه سیاسی، یعنی نابود سازی همه زمینه ها و ظرفیت های ایستادگی مردم و لغو حق هر گونه مقاومت در برابر تاراج منابع و ثروت های عمومی کشور. اینکه در این بازسازی سهم "رأی" در برابر "گلوله" چقدر باشد، کسی وسواس ندارد. این هم که فاصله ی یک با جه ی اخذ رای با یک " ابو غریب" چقدر باشد برای کمتر کسی دغدغه خاطر درست میکند. باز سازی کلونیالیستی- کورپوراسیونی نسبت به ابزار کار، اساساً، رویکردی منعطف دارد و هیچ گزینه ای را از پیش مردود نمی شمارد. رژیم صدام حسین را باید در هم شکست، البته. اما مصالح آن را نباید دور ریخت. نه تنها ژنرال ها و " مخابرات چی" های رژیم ساقط شده، را می توان باز یابی کرد، بلکه قوانین و مقررات آن رژیم را هم می توان دوباره به خدمت گرفت. چرا نباید، بطور مثال، قوانین ضد کارگری سال 1987 را احیاء کرد، وقتی که با آن ها می توان حق تشکل را از کارگران سلب کرد، اعتصاب را غیر قانونی خواند و فعالان کارگری و اتحادیه ای را گرفت و به زندان انداخت (13).

برخورد با قوانین و مقررات شرع هم از این قاعده ی کلی مستثنی نیست. تاکید بر سکولاریسم تا جایی جایز است که مبنای مردم غیر نظامی را با آن بتوان توجیه کرد. و گرنه، نظریه ی نسبیت فرهنگی، که نو-کانسرواتورها مصالح ایدئولوژیک لازم برای ساختمان امپراطوری جهانی خود را از آن وام می گیرند، راه را بر سازش با آیت الله ها نمی بندد. هر گاه با پوشاندن " حجاب اسلامی" بر اندام غارت و بهره کشی فرامی های آمریکایی بتوان اراده ی مقاومت و مبارزه را در بخش هایی از مردم سست کرد، چه جای تعلل. یا اگر بتوان برای گشودن سر خُم نفت از آیت الله سیستانی فتوی گرفت، چرا نمی توان به بستن در میکرده ها حکم داد، و حتی روایتی از آپارتاید جنسی را با قامت عراق سازگار کرد؟ سهل است، چرا نمیتوان به یک قانون اساسی مبتنی بر شرع اسلام رضایت داد و ضمیمه سازی این کشور را "اسلامیزه" کرد؟

و بالاخره نباید فراموش کرد، بسیاری از نرمش ها و یا سازش هایی که اشغالگران و یا کارگزاران عراقی آن ها امروز از خود نشان میدهند، بیرون از بستر عمومی موجود قابل درک نیستند. چشم پوشی نسبت به برخی اعتراضات و نرمش در برابر شماری از مطالبات (اعم از کارگری و غیر کارگری) بدون در نظر گرفتن شرایطی که در آن مقاومت مسلحانه شتابان در حال گسترش است قابل درک نخواهند بود. مقاومت مسلحانه امروز سبب شده که تلاش و اشنگتن برای بازسازی سیاسی و اقتصادی عراق، اگر نه متوقف، بلکه به شدت کند شود. در هم شکستن مقاومت مسلحانه، از اینرو، در این مقطع اهمیت محوری دارد و بابت آن کمترین هزینه ای که می توان پذیرفت، نرمش نسبی در برابر گروه هایی است که رویکرد غیر نظامی را در مقاومت انتخاب کرده اند. آنجا که لازم باشد، این نرمش و انعطاف حتی می تواند تا حد دادن امتیازات سیاسی هم فرا رود؛ اگر گیرندگان امتیاز تن به همکاری با نیروهای اشغالگر بدهند و خصوصاً، از سرکوب مقاومت مسلحانه جانبداری کنند، میتوانند امیدوار باشند سهمی از "پول خون" را هم به جیب بزنند. این دیگر از جمله اسرار نیست که، سپردن برخی امور اجرایی به شماری از رهبران حزب کمونیست عراق و یا به رسمیت شناختن اتحادیه کارگری وابسته به این حزب (ای-اف-تی-یو) قیمتی است که پنتاگون و سیا بابت حمایت این حزب از سرکوب مقاومت می پردازد (14).

با شکست مقاومت مسلحانه، اگر ارتش اشغالگر بدان موفق شود، و شتاب گیری برنامه "نوسازی" (بخوان غارت تمام و کمال عراق) نرمش، سازش و امتیاز دهی به عنوان یک تاکتیک دیگر به سختی موضوعیت خواهد داشت. سنگر های "مقاومت مدنی" و یا روزنه های اعتراض سیاسی که هنوز تحمل می شوند، با برخاستن موج های عظیم بیکار سازی و رشکستگی تولیدکنندگان خرد و فلاکت و فقری که نوسازی در پی خواهند آورد، باید بر چیده شوند. مفاهیمی نظیر، "امنیت ملی"، "جنگ علیه تروریسم"، "پاسداری از دموکراسی" دو باره باید تعریف شوند و افزودن

چاشنی زندان و شکنجه و اعدام به تازیه‌های بیکاری و گرسنگی می‌تواند همانقدر ضرورت پیدا کند که اعلان سیاست "عدم انعطاف مطلق" در برابر "حرج و مرج".

نه! با پروژه کلونیالی، راهی به سوی یک عراق قابل تحمل برای اکثریت مردم آن گشوده نخواهد شد. وعده پیشرفت، رفاه، آزادی، دموکراسی و تمدن پیش کش. دریغ از امنیت، یک در آمد بخور و نمیر، امکاناتی اولیه برای درمان و آموزش. حتی دریغ از قند و چای جیره بندی شده ی رژیم سابق، آب آشامیدنی رایگان، برق ارزان و یا حتی یک سر پناه در سکونتگاههای غیر رسمی حاشیه ی شهرها. چشم اندازی که در این سمت بروی مردم عراق گشوده می‌شود، سلب مالکیت عمومی است و برده سازی اکثریت جمعیت؛ از کرد و عرب گرفته تا شیعه و سنی و مسیحی. آن نیروی سیاسی که از تشخیص چنین چشم اندازی عاجز باشد را تاریخ نخواهد بخشید. اما، آن نیروی سیاسی ای که در کشاندن عراق به چنین سرنوشتی شرکت جسته باشد و ارتش اشغالگر و دولت کارگزار آن را در سرکوب مقاومت و باز سازی کلونیالی کشور یاری داده باشد، کمترین کفیری که در انتظارش می‌تواند باشد، انحلال است. با غلتیدن به چنین سیاستی، گروه هایی چون حزب کمونیست عراق باید به معجزه معتقد باشند، اگر گمان می‌کنند سرنوشت بهتری برایشان مقدر شده است.

4

راه رهایی مردم عراق از مسیر مقاومت در برابر اشغال و شکست کامل طرح کلونی سازی کشورشان می‌گذرد. این راه را نه می‌توان دور زد، نه در درستی اش شک کرد. اما، مقاومتی که از درون یک جنبش بنیاد گرای دینی یا قومی سر بردارد، گشاینده ی چنین راهی نمی‌تواند باشد. در درستی این برداشت هم نباید تردید کرد. استنتاجات منطقی به کنار، واقعیت های ملموس جز این نمی‌گویند. مراجعه به آنچه در دهه های اخیر در ایران، افغانستان، سودان و بسیار کشورهای دیگر رخ داده اگر کافی نباشد، می‌توان به تجربه ی جاری و مستقیم خود مردم در عراق نگاه کرد. در هر نقطه ای از عراق که ارتجاع اسلامی قدرت کنترل پیدا کرده، مدل کوچکی از عراق مطلوب خود را بر پا داشته است. در این عراق محاکم شرعی حکم میرانند. بساط تخته شلاق و ساطورو قطع عضو پاست. حجاب اجباری با محدودیت های اشتغال زنان و خشونت جنسی تکمیل میشود. "نمایش فیلم های غربی" و همه ی مظاهر دیگر فرهنگ غرب ممنوع است. قتل مخالفان کمونیست و سوسیالیست واجب است. هزاران نفر از کولیان از سکونت های خود در مناطق شیعه نشین (از جمله در شهرک صدر) بیرون ریخته میشوند. پیگرد و کيفر هم جنس گرایان که دیگر جای خود دارد و از جمله ی مسلمات و واجبات است. خبرنگاری گزارش می‌کند، در محله تحت کنترل "جهادی ها" در فلوجه، نوشیدن آب با دست چپ هم از جمله رفتارهای خلاف شرع است و مستحق کيفر (15).

اسلام سیاسی و ناسیونالیسم نژادی بخشی از "مساله عراق" است، نه قسمتی از راه حل آن. دست یافتن هر یک از این گرایش های فوق محافظه کار به قدرت سیاسی مساوی است با غرق شدن مردم عراق در نفرت قومی و مذهبی، شقه شقه شدن کارگران و زحمتکشان، قتل عام، تجاوز و جنگ؛ سقوط فرهنگی و اجتماعی و روانی و نابودی همبستگی طبقاتی و انسانی در میان توده ی مردم؛ و سرانجام، مساوی است با زانو زدن در برابر قدرت های امپریالیستی و بخاک افتادن در مقابل فرمانروایی کورپوراسیون ها. با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم نژادی می‌توان در برابر اشغال امپریالیستی ایستاد و حتی بر آن چیره شد، اما، نمی‌توان با آن جایگزین رهایی بخش بنا نهاد. درست است که، اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی- نژادی و اکنشهایی هستند نسبت به ظلمت افکنی، بیدادگرایی و بربریت سرمایه در آستانه ی قرن بیست و یکم. اما، و اکنشهایی هستند میوسانه، و به همان اندازه ظلمت افکن، بیدادگر و بربرمنشانه. با این ایدئولوژی هابه راحتی میتوان از دره ی مرگ و شهادت طلبی پایین رفت؛ اما، برقله یک زندگی بهتر و یک جامعه ای انسانی تر فراز شدن؟ هیهات!

مقاومت بنیاد گرایانه، یک بیراهه است. اشغال امپریالیستی و خطر کلونیالیسم هار نباید مانع از دیدن این واقعیت شود. نمی‌توان به نام اولویت مبارزه ی ضد امپریالیستی، به نام اولویت رهایی از چنگال اشغالگران، نسبت به خطری که از درون بحران جاری سر بر می‌دارد و به سرعت رشد می‌کند منفعل ماند. بدتر از آن، نباید اجازه داد مرحله بندی های ذهنی و تفکیک "عمده" و "غیر عمده" چراغ سبزی شود برای وارد شدن به دسته بندی جبهه ای و یا ائتلاف های تاکتیکی با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی (16). با این که از تجربه ی ایران بیش از 25 سال می‌گذرد، و با اینکه شرایط امروز عراق از جهات زیادی با شرایط آن روز ایران متفاوت است، اما، تجربه ایران هنوز درس های آموزنده ای می‌تواند برای سوسیالیست ها، کمونیست ها و همه ی نیرو های پیشرو عراق داشته باشد. خمینیسم نه از آن رو در ایران به قدرت رسید که چپ در نبرد برای براندازی رژیم شاه کوتاهی کرد، بلکه، بیش از همه، بدان سبب بود که چپ نتوانست، و یا نخواست، اسلام سیاسی را به عنوان خطری که در جریان مبارزه با دیکتاتوری شاه در حال رشد است درک کند و برای مهار آن، در همان دوره، چاره اندیشی کند. چپ ایران هنوز پس از 25 سال از زیر بار ضربات

ناشی از چنین خطایی کمر راست نکرده است. بگذریم از اینکه، بخشی از این چپ را حمایت از ضد-امپریالیسم جنبش اسلامی و سازش و ائتلاف با حکومت اسلامی بکلی نابود ساخت.

5

برای مردم عراق نه کلونیالیسم گزینه است، نه بنیادگرایی و نه هیچ یک از این دو تقدیر گریز ناپذیر. هرگاه برای یافتن نیازها و ظرفیت های واقعی مردم عراق اندکی زیر پوستره ی و وضعیت جاری به جستجو به پردازیم، چیزی جز ضرورت و امکان چشم انداز سوم به دست نخواهد آمد. چشم اندازی که یک جنبش مقاومت پیشرو- مردمی و دموکراتیک آن را نوید می دهد و یک چپ سکولار در شکل دادن به آن پیش قدم است. این جنبش در شکل نطفه ای اش هم اکنون وجود دارد. اما، هر گاه بخواهد از این مرحله عبور کند و در هیات یک فاعل انتقال تاریخی در حیات سیاسی عراق ظاهر شود ناگزیر است به درون یک کارزار نظری و سیاسی بسیار پیچیده و سنگینی قدم بگذارد و از موانع دشواری عبور کند. کاری که علاوه بر اعتماد به نفس، امید و جسارت از جمله محتاج آنست که:

بر تصویری که صحنه سیاسی عراق را حول یک خط استوای ارتجاعی به دو نیمه تاریک تقسیم می کند خطر رد کشیده شود. درست است که حضور یک جنبش چپ سکولار در عراق امروز کم رنگ است، حتی از جهاتی حاشیه ای است، اما، وجود آن قابل انکار نیست. با این تاکید، محدود ساختن گزینه های سیاسی به ایاد علوی و مقتدا صدر نه تنها بیان ظرفیت های واقعی نیست، بلکه واقعیت های کنونی را هم بر نمی تاباند (17). اما، به فرض، در صحنه سیاسی عراق یک نیروی پیشرو ضد امپریالیست اساساً غایب بود، در آن صورت می بایست بوجود می آمد. عدم حضور این نیرو نشانه بی نیازی مردم عراق نسبت به یک جنبش پایداری سکولار و یک پروژه ی سیاسی که به سمت آزادی و برابری نشانه گیری کرده باشد و بر پایی خود حکومتی مردم را هدف خود قرار داده باشد نیست. این نیاز خصوصاً در موقعیت تاریخی کنونی از هر زمان دیگر سوزان تر است و کمتر از هر زمان دیگر جایز است بی پاسخ بماند. بعلاوه، صحنه سیاسی کنونی یک تقدیر تاریخی نیست، می توان آن را بر هم زد و باید هم آنرا بر هم زد. چپ سکولار و ضد-امپریالیست، در شرایطی که نوعی قدرت دو گانه و حتی چند گانه بر کشور حاکم است و تناسب قوای موجود تا تثبیت نهایی فاصله زیادی دارد، فرصتی طلایی در اختیار دارد؛ فرصتی که با استفاده از آن می تواند ظرفیت های اجتماعی و طبقاتی خود را مادی سازد و به میدان آورد.

در شرایطی که خرد متعارف به مصلحت گرایی فرا می خواند، چپ به پرنسیب های سیاسی و ارزش های اخلاقی خود نباید پشت کند. ظهور پر رنگ یک ارتجاع مذهبی- قومی از درون کارزار مقاومت ضد امپریالیستی، امروز یک فاکت است. این واقعیت، اما، اگر سبب شود چپ سکولار و پیشرو نسبت به ادامه مبارزه ضد امپریالیستی دچار سستی شود و از کارزار ضد اشغال فاصله بگیرد، فاجعه بار است. آنچه تحولات آینده ی عراق را شکل خواهد داد، کنش متقابل میان اشغالگران امپریالیست و پایداری ضد-امپریالیستی است. خروج از این معادله، خروج از کارزاری است که آینده ی عراق را مهندسی می کند. چپ هر قدر از انقلاب و برابری و آزادی سخن بگوید، اما وقتی که مردم کشورش زیر پوتین های یک ارتش کلونیالی له می شوند از مقابله شانه خالی کند، به آنان یک راه را بیشتر نشان نمی دهد: به آیت الله ها و شیخ ها و ژنرال ها پناه ببرند.

نگرانی نسبت به گسترش دامنه ی اعتبار و نفوذ جنبش بنیادگرا هر قدر هم بر حق باشد، نباید سبب شود چپ سکولار در پشتیبانی از حق هر شهروند عراقی، صرف نظر از تعلقات سیاسی و مذهبی، برای به بیرون ریختن ارتش اشغالگزار خانه و شهر خود دچار تزلزل شود. یا بدتر از این، در برابر بمباران و موشک باران شهر ها و روستا ها و کشتار بی رحمانه ی مردم بی دفاع لحظه ای سکوت کند. بی اعتنائی نسبت به سلب آزادی های سیاسی و مدنی و یا چشم فرو بستن نسبت به دستگیری و شکنجه ی حامیان و شرکت کنندگان در مقاومت (حتی آنهایی که در صورت رسیدن به قدرت ممکن است در قتل عام چپ ها درنگ نکنند) خطایی است که هرگز بخشوده نخواهد شد. با عرضه ی یک نسخه ی سرخ از یک ارتجاع سیاه، چپ هرگز به یک جایگزین مبدل نخواهد شد (18).

و مهم تر از همه، کارزار مقاومت به مقابله با اشغال نظامی و سلطه سیاسی مستقیم نباید محدود شود و اشغال کورپوراسیونی عراق (اشغال اقتصادی) اجازه نیابد به گونه ای خزیده به پیشروی خود ادامه دهد (19). پل برمر، فرماندار سابق آمریکا در عراق، با ابلاغ 100 فقره حکم رسمی طرح دولت خود برای آن چه باز سازی (در واقع نوسازی) اقتصادی عراق خوانده می شود را به اجرا گذاشته است. با اولویت بخشیدن به خصوصی سازی، این طرح مقرر می دارد که 200 بنگاه دولتی، تقریباً تمام دارایی های عمومی عراق، به تملک صد در صد کورپوراسیون های

آمریکایی حامی دولت بوش در آید. آزاد سازی تجارت، خارج ساختن سیستم بانکی از کنترل دولتی و مقررات زدایی از بازار کار نیز وظیفه دارند در جریان یک رقابت نابرابر، ساختارهای بومی را در هم بشکنند، آزادی بی قید و شرط حرکت سرمایه را تضمین کنند و به هر گونه محدودیت در بهره‌کشی از کار پایان دهند. پیش‌بینی‌های سیاسی این طرح برای بازگشت ناپذیر ساختن فرآیندهایی که با اجرای آن آغاز می‌شوند چند جانبه است. بر مبنای اعتبار زمانی 40 ساله برای قرار دادها و تمهیدات دیگر کوشیده است همه‌ی راه‌های قانونی را به روی بازنگری‌های بعدی و یا توقف طرح ببندد (20). در این طرح، حتی "انتقال قدرت"، خواه به صورت انتصابی و خواه انتخابی صورت گیرد، وسیله‌ای فرض می‌شود که قادر است زیر قرار دادهایی که سفیر ایالات متحده منعقد می‌سازد، به نام مردم عراق، مهر تأیید بگذارد و اشغال اقتصادی عراق را از دیدگاه مناسبات حقوقی موجود بین المللی رسمیت بخشد.

تردید نیست که مقابله‌ی کارگران صنعتی، خصوصاً کارگران بنگاه‌های دولتی که نخستین قربانیان طرح دولت بوش برای "بازسازی" اقتصادی عراق هستند، با این طرح برای به شکست کشاندن آن اهمیتی حیاتی دارد. اما، مطلقاً بدان معنی نیست که اگر این مقاومت در میان همه‌ی توده‌های کار و زحمت گسترش نیابد لزوماً راه بجایی برد. مقاومت علیه اشغال کوپوراسیون عراق می‌تواند همه‌ی آن‌هایی که تهیدستی و فلاکت مضاعفی در انتظارشان است، از دهقانان تا پرولتاریای غیرصنعتی و تا بیکاران و نیمه‌بیکاران، را زیر یک چتر مشترک گرد آورد و در یک کارزار فراگیر و سراسری همبسته سازد.

ایستادن در برابر نوسازی، بویژه از سوی کسانی که 12 سال محاصره اقتصادی و قریب 2 سال جنگ و اشغال و ویرانی آنان را تا آستانه یک فاجعه‌ی انسانی پیش برده البته، کاری به غایت دشوار و پیچیده است. امروز در عراق منابع عمومی تماماً در اختیار نگر و پونت است. در این کشور، بکنل و شورون و هالی برتون و بزرگ‌ترین کارفرمایان اند؛ از تور امنیتی - اقتصادی رژیم پیشین برای عراقیان کم در آمد چیزی بر جای نیست. کمترین تکیه گاه‌های توده‌ی فرو دست و آنهایی که جز از طریق فروش نیروی کار خود منبع دیگری برای تأمین معیشت در اختیار ندارند فرو ریخته است. در این شرایط بی‌آنکه مقاومت علیه اشغال اقتصادی با مبارزه برای بقا توأم شود، گسترش ابعاد آن در میان توده‌ی محروم و تهیدست با دشواری جدی روبرو است. به عکس، در شرایط وجود ارتش ذخیره‌ی کاری عظیم و مستاصل، این سرمایه اشغالگر است که نه تنها قادر است برای نیازهای اقتصادی خود نیروی کار ارزان تأمین کند، بلکه می‌تواند برای ساختن یک ارتش کلونیالی نیز از میان داوطلبان گرسنه با فراغ بال سربازگیری کند.

گسترش مقاومت در این عرصه مستلزم وجود آمدن زنجیره‌ای از کارزارها و جنبش‌ها اجتماعی-سیاسی است که بیرون از حوزه‌های کنترل کورپوراسیونی و یا دولتی، و خارج از مناسبات کالایی و بازار قادر باشند به نیازهای اولیه توده‌ی مردم پاسخ دهد؛ در تجربه‌ی جاری مردم عراق حلقه‌هایی از این زنجیره هم اکنون در حال شکل‌گیری است. در میان این تجربه‌ها، اشغال موسسات تولیدی و خدماتی و راه‌اندازی مستقل آنها یا سازماندهی کارزارهای مصرف جمعی؛ ایجاد صندوق‌های کمک متقابل؛ راه‌اندازی سیستم‌های خدمات شهری به کمک کار داوطلبانه؛ هم‌یاری در تأمین مواد غذایی؛ پوشاک و دارو و نظایر این‌ها بیش از همه شاخص‌اند. این تجربه‌ها نه تنها پاسخ‌هایی هستند به نیازهای فوری مردم عراق در جریان مقاومت ضد-اشغال، بلکه شمایلی از یک سیستم اجتماعی در حال پیدایش را بدست دهد که می‌تواند جای‌گزینی پیشرو برای گزینه‌های فوق محافظه‌کارانه‌ی کلونیالی و بنیادگرایانه باشد.

و کلام آخر. مقاومت ضد اشغال به معنی واقعی از مرزهای عراق باید عبور کند و جهانی شود. هدف‌ها و پیامدهای اشغال عراق نه محدود به یک کشور است و نه حتی یک منطقه معین. اشغال عراق، بخشی از یک تهاجم گسترده است برای برده‌سازی تمام و کمال انسان سیاره‌ما، که ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین قطب‌های سرمایه‌ی جهانی بدان دست زده است. پروژه‌ی ساختمان امپراطوری جهانی آمریکا تهدیدی است جدی علیه همه مردم جهان و مقابله با آن امری جهانی است. در یک کارزار جهانی علیه اشغال عراق و علیه طرح‌های جهان‌گرایانه‌ی کاخ سفید، حضور گسترده نیروهای چپ و پیشرو ضرورتی است حیاتی. این حضور صرفاً از آن رو ضروری نیست که در ساختن یک فاعل تاریخی-جهانی برای مقابله با بربریت امپریالیستی اهمیت دارد، بلکه، بدان سبب که در مسدود ساختن فضای رشد جنبش‌های فوق محافظه‌کار مذهبی - نژادی و قومی نیز به همان اندازه تعیین‌کننده است.

اردشیر مهرداد
نوامبر 2004

* این نوشته متن فارسی مقاله ایست که در شماره سوم (دوره جدید) ایران بولتن-میدل ایست فوروم به چاپ رسیده است.

منابع و پا نوشته ها:

(1)- حزب کمونیست عراق از رژیم دست نشانده ی ایاد علوی بطور کامل حمایت می کند. در قبال این حمایت، در کابینه ی علوی سه پست وزارت به رهبران این حزب واگذار شده است. این حزب با گذاشتن علامت تساوی میان مقاومت مسلحانه و تروریسم بنیادگرا، سرکوب مقاومت ضد اشغال را تایید میکند. نگاه کنید به:

www.irqcp.org

حزب کمونیست کارگری عراق و جریان انشعابی از این حزب (جناح چپ حزب کمونیست کارگری عراق) ضمن مخالفت با اشغال و نیز مخالفت با مقاومت مسلحانه از " جنبش کارگری" در برابر اشغال جانبداری می کنند. نگاه کنید به:

“What are the difference between the Workers Communist Party of Iraq and the Iraqi Communist Party“, Rebwar Ahmad, www.wpiraq.net

“New Left Party of Iraq, Statement to announced the founding of the Leftist Worker-Communist Party of Iraq“, October 17, 2004. www.workersliberty.org/node/view/3321

“Which side is ISO on, Working Class Socialism or Nationalism and Islamism?“, Mohmood Ketabchi, July 8, 2004, www.wpiraq.net

(2)- حزب کمونیست کارگری پس از اشغال عراق توسط ایالات متحده ضمن آنکه مقاومت در مقابل اشغال را تأیید نکرد از جمله گروه هایی بود که، خواستار " مداخله سازمان ملل برای نجات عراق شد."

(3)- نگاه کنید به: نامه خواندنی سامی رمضانی به الکس گردون نماینده آر-ام- تی در اجلاس فوروم اجتماعی اروپا در لندن:

همین طور مراجعه کنید به:

IRAQ: Workers resist US ban on Unions,
Alex Maass, November 5, 2003, www.occupatinwatch.org

در این نوشته، تفاوت دیدگاههای فدراسیون اتحادیه های کارگری عراق (آی-اف-تی-یو) با فدراسیون شورها و اتحادیه های کارگری عراق و (اف-دبلیو-سی-یو-ای) و اتحادیه کارگران بیکار عراق (یو-یو-ای) در رابطه با نحوه برخورد نسبت به مقاومت کارگری در مقابل احکام ضد کارگری - ضد دموکراتیک نیروهای اشغالگر تشریح می شود.

(4) نگاه کنید به عنوان نمونه به نوشته های نایک کهن سرمقاله نویس آنزورور و از جمله:
Nick Cohen, *The only way of peace*, March 02, 2003, Observer.

و به مقالات فرانک اسمیت، از جمله:

Frank Smyth, *Who are the progressive in Iraq: The left, the right, and the Islamist?*
Foreign Poicy in Focus, Septembr 21, 2004

و نیز به مناظره میان طارق علی و کریستوفر هیچنز، که در آن هیچنز جنبش مقاومت ضد اشغال در عراق را تماماً یک نیروی استبداد قرون وسطایی تعریف میکند.

www.democracynow.org/static/alihchens.htm

و نیز به نوشته ی خواندنی کرت جاکیسون و استفن برونر در بررسی مواضع روشنفکران چپ در رابطه با عراق:
Kurt Jacobsen & Stephen E. Bronner, *Dubya's Fellow Travelers: Left Intellectual and Mr. Bush's War*, Logos, Fall 2004.

در مواضع گروه وورکرز لیبرتی در بریتانیا و گروه میلیتانت در آمریکا و برخی دیگر از گروه های چپ در سایر کشورها نیز برداشت های مشابهی از مقاومت" (البته به مراتب کم رنگ تر)، بجشم می خورد. از جمله مراجعه کنید به :

A reply to the Stop The War Coalition, www.workersliberty.org/node/view/3237

(5)- نگاه کنید به نوشته های جیمز پتراس، از جمله :

James Petras, *Support the Iraqi Resistance Movement*, *Rebellion*, April 7, 2004

و به والدن بلو،

Walden Bello, *Empire and Resistance Today*, June 25, 2004, znet.com

و نیز به گفتاری از اروندهاتی روی که در یک همایش ضد جنگ در سانفرانسیسکو ارائه شده و حزب سوشالیست وورکرز در بریتانیا آنرا پیاده و انتشار داده است:

Arundhati Roy, *Public power in the age of empire*, September 3, 2004

(6)- نگاه کنید به والدن بلو ردیف 5 در بالا و همین طور به راهول مهاجان:

Rahnl Mahajan, *Will the Anti-War Movement Stand Up This Time?* November 6, 2004,

www.counterpunch.org

(7) برای دریافت تصویری از اختلافات بر سر " مساله عراق" در اجلاس اکتبر فوروم اجتماعی اروپا در لندن، نگاه کنید به سایت هایی چون:

www.workerslierty.org

www.iraqoccupationfocus.org

و نیز به نامه ی سامی رمضانی ردیف 13 بالا.

(8)- برای خواندن یک تحلیل ریشه ای از تحولات جاری جهانی مراجعه کنید به :

Istvan Meszaros, *Socialism or Barbarism; From the American Century to the Cross*

Roads, Monthly Review Press, 2001

(9)- نگاه کنید به نوشته ی بسیار خواندنی استفن زونز:

Stphen Zunes, *The US Invasion of Iraq: The Military Side of Globalization?*, October 20, 2004, [www.commondreams.org/ views04/020-28.htm](http://www.commondreams.org/views04/020-28.htm)

(10)- نگاه کنید از جمله به گزارش پیتر الستر و تام اسکیتیری:

Peter eister/tomsguitieri "data suggest Administration has overstated Rde of jihadist in the insurgency", *usa today* July6, 2004

و به مارک مازتی :

Mark Mazzetti, *Insurgents Are Mostly Iraqis*, *US Military Says*, *Los Angles Times*,

September 28, 2004

(11)- نگاه کنید از جمله به گزارش خواندنی اوا جازویوژ:

Ewa Jasiewicz, *Internal Intifada: Workers' Struggle in Occupied Iraq*, MA, *Interactive Art & Design*, Issue28

(12)- از جمله نگاه کنید به گزارش بسیار تفصیلی نیر روزن:

Nir Rosen, *Inside the Iraqi Resistance: Part 1-7*, *Asia Times*, July 15, 2004

(13) - نگاه کنید به نوشته ها و مقالات سامی رضانی در گاردین و به اوا جازویوژ: Ewa Jasiewicz, *Irag diaries*, www.electroniciraq.net

(14) - نگاه کنید به سامی رضانی، نامه به الکس گوردین، ردیف 2 بالا

(15) - نگاه کنید به گزارش نیر روزن، ردیف 12 بالا،

و نیز به ناومی کلاین:

Naomi Klein, *You Can't Bomb Beliefs*, *The Nation*, October 16, 2004

هم چنین، نگاه کنید به بیانیه های سازمان آزادی زنان در عراق که در سایت حزب کمونیست کارگری عراق منعکس است، از جمله بیانیه ای که 25 اکتبر 2004 با عنوان اقدامات جنایتکارانه اسلامگرایان در ماه رمضان علیه زنان در عراق انتشار یافته است.

Criminal acts Committed by Islamists during the month of Ramadan against women in Iraq,

(16) - حمایت از تشکیل جبهه ی ضد امپریالیستی برای خاتمه دادن به اشغال، برای برخی احزاب چپ نظیر سوشالیست و ورکرز یک موضع رسمی است. برخی تحلیل گران معتبر و پیشرو چپ هم، بطور ضمنی بر چنین رویکردی صحه می گذارند. جیمز پتراس از جمله ی این تحلیل گران است که با کم رنگ کردن وحتى مسکوت گذاشتن نفوذ بنیاد گرایی اسلامی در جنبش مقاومت و خطری که از این ناحیه ی آینده ی جامعه ی عراق را تهدید می کند، مقاومت ضد امپریالیستی در عراق را دارای طبیعتی یکپارچه فرض می کند و راه را به روی تشکیل یک جبهه واحد باز میگذارد. پتراس، ضمن تاکید بسیار بجا بر اهمیت مقاومت ضد اشغال، طرح خطر بنیاد گرایی اسلامی از سوی برخی روشنفکران آمریکایی را صرفاً ناشی از بینش خود محورانه آنان می داند و می نویسد: هرکس در مبارزه برای خود رهایی وارد شود، اما، توجه کافی به " ارزش دموکراتیک غربی" نداشته باشد، از دید آنها، " بنیاد گرا" و "تروریست" است. به رغم اینکه نقد پتراس از روشنفکران آمریکایی به طور کلی نقدی بجاست، اما، در این مورد مشخص، مساله این است که، بنیاد گرایی اسلامی بیش از آنکه به " ارزش های دموکراتیک غربی" بی اعتنا باشد، به "ارزش های اسلام سیاسی" دل بسته است. ارزش هایی که از درون آن تنها یک استبداد سیاسی قرون وسطی و یک جامعه ی عصر حجری بیرون می آید. نگاه کنید به جیمز پتراس، ردیف 5 بالا.

(17) در این برداشت مایوسانه، گزارش گران و تحلیل گران ارزنده ای چون ناومی کلاین نیز متاسفانه سهم می شوند. وی می نویسد: "حتی در بهترین سناریو، گزینه ی موجود در عراق امروز میان بنیادگرایی خطرناک صدر ویک حکومت سکولار بر آمده از اتحادیه های کارگری و جنبش های فمینیستی نیست. گزینه واقعی میان انتخابات آزاد (که در آن هم ریسک به قدرت رسیدن بنیادگرایان وجود دارد، هم، شانس سازمان یابی سکولارها و مذهبی های میانه رو) و انتخابات کاملاً فرمایشی برای واگذاری کشور به علوی و سایر گماشتگان سی"!. یعنی نه تنها انتخاب واقعی در عراق امروز میان علوی و صدر است، بلکه مکانیزم آن هم، در شرایط کنونی، برگزاری انتخابات توسط ارتش اشغالگر کلونیالی است! شاید جای تعجب چندان نباشد: تسلیم شدن به رآل پالیسیکز هر اندازه هم اندک، زمانی که با پدیده هایی روبرویم که در عمیق ترین تناقضات و بحران های سرمایه داری جهانی ریشه دارند، حتی رادیکال ترین فعالان چپ راهم می تواند عملاً به سیاست انفعالی بکشاند. واقعیت تلخی است، اما، باید پذیرفت.

(18) محمود کتابچی، تحلیل گری که نظراتش به حزب کمونیست کارگری عراق نزدیک است، در انتقاد از مواضع حزب سوشالیست و ورکر که تهاجم نظامی ارتش آمریکا به فلوجه را محکوم کرده بود، مینویسد: "شکست حرکت آمریکا بدست " مقاومت عراق"، افتادن مردم عراق است به جهمی غیر قابل تحمل". با این تاکید، کتابچی تلویحاً از سرکوب مقاومت و طولانی شدن اشغال جانبداری می کند. نگاه کنید به:

Mahmood Ketabchi, *Which Side is the ISO on, Working Class Socialism or Nationalism and Islamism?* July 8, 2004, www.wpiraq.net

(19) نگاه کنید به نوشته ی بسیار خواندنی آنتونیا جوهاز

Antonia Juhasz, *Military action may have ended, but corporate invasion has taken over*, May 19, 2003, www.progressive.org

(20) نگاه کنید به استفن زونز، ردیف 9 بالا

